

اگزستانسیالیسم در شعر یوسف‌الخال

حسن گودرزی لمراسکی*

استادیار دانشگاه مازندران

(۱۷۵-۱۹۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۱۸

چکیده

انسان به عنوان اشرف مخلوقات، مورد توجه فیلسوفان پیشا سقراطی بود؛ ولی با ظهور سقراط این توجه، کمرنگ شد چون که وی به نسبی بودن برتری‌های انسان اشاره نمود. بعد از گذشت قرن‌های متمادی، فیلسوفان بزرگی چون کیرکگارد، مارتین‌هایدگر، ژان‌پل سارتر و... ظهور کردند که انسان را محور توجهشان قرار داده و مکتب اگزستانسیالیسم را بنیان نهادند. این مکتب در مورد انسان و اصالتش سخن گفته، بر تقدم وجود بر ماهیت تأکید ورزیده و همه‌چیز را از آن انسان می‌داند. اگزستانسیالیسم در ادبیات جهانی به خصوص ادبیات معاصر عربی نفوذ کرده و شاعران و ادیبانی چون ادونیس، سیاب و... از آن تأثیر پذیرفتند. یکی از آن‌ها، یوسف‌الخال، از شاعران بنام مدرنیسم در شعر معاصر عرب است که در این جستار، با روش تحلیل محتوا و تکیه بر ابیات او، به تأثیر اگزستانسیالیسم در شعر او با محورهای انسان، آزادی و تعهد پرداخته می‌شود؛ چرا که وی برای انسان و اصالت او ارزش و اهمیت زیادی قائل است تا جایی که از نظام‌های کمونیستی به دلیل نادیده گرفتن نبوغ انسان و استعدادهای فردی او، شدیداً انتقاد می‌کند. از نظر او انسان همه چیز است و آزادی حق مسلم اوست؛ آزادی‌ای که به شناخت او از حقیقت و تشکیل جامعه‌ای آزاد، کمک کند. او ادبیات را در خدمت انسان دانسته و ادیبی را ارزشمند می‌شمارد که نسبت به فرد و جامعه، تعهد داشته و حاضر باشد جانش را در راه میهن خود فدا کند.

واژه‌های کلیدی: یوسف‌الخال، اگزستانسیالیسم، انسان، آزادی و تعهد

* پست الکترونیک نویسنده: h.goodarzi@umz.ac.ir

مقدمه

نوگرایی در ادبیات عربی پس از حمله ناپلئون به مصر در سال (۱۷۹۸م) آغاز شد (گیب، ۱۳۶۶: ۱) در پی این هجوم، کشورهای عربی با کشورهای غربی و تکنولوژی روز، آشنا شده و در زمینه‌های مختلف اعم از سیاسی، اجتماعی، علمی و... پیشرفت نمودند؛ ادبیات هم با مکاتب ادبی غرب چون رمانتیسم، سورئالیسم، رئالیسم و... آشنا شد و از آن‌ها تأثیر پذیرفت. (الخفاجی، ۱۹۹۵: ۱۵۳) یکی از مکتب‌های فلسفی و ادبی که در ادبیات عربی تأثیر به‌سزایی گذاشت، اگزیستانسیالیسم است که در فارسی به آن «اصالت وجود» و در عربی «الوجودیة» گفته می‌شود و بنیان‌گذار آن کیرکگارد^۱ فیلسوف دانمارکی است. (استراتن، ۱۳۸۵: ۱۰) سپس فیلسوفانی چون نیچه، مارتین‌هایدگر^۲ و... ظهور کرده و این مکتب را گسترش دادند، این مکتب توسط فیلسوفانی چون گابریل مارسل^۳ و ژان‌پل سارتر^۴، فیلسوف و ادیبی که سردمدار اگزیستانسیالیست‌های الحادی به‌شمار می‌آید، وارد ادبیات شد. (www.hazemsakeek.com)

هدف اگزیستانسیالیسم، انسان است و انسان، محور آن است. اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند وجود انسان مقدم بر ماهیت اوست. (شریعتی، ۱۳۵۵: ۷) و بنا بر تعبیر هایدگر، وجود بشری بر ذات او تقدم دارد، و یا به کلامی دقیق‌تر، وجود بشری، ذات اوست. (بارت، ۱۳۶۲: ۴۶) فیلسوفان اگزیستانسیالیسم می‌گویند انسان تا زمانی که بر اساس فهم و شناخت خود از حقیقت دست به عمل نزده است و درگیر انتخاب و پذیرش مسئولیت نشده است بهره‌ای از ساحت وجودی انسان ندارد. بشر همان است که خود می‌سازد. (سارتر، ۱۳۸۰: ۲۹) در این مکتب انسان سرور خود، سرنوشت و طبیعتش است و در این جهان، جایی برای سروری دیگر جز او نیست؛ از این‌رو سارتر فرمانروایی انسان را ستوده (سارتر، ۱۳۶۵: ۱۸۰-۱۸۱) و بر آن است که انسان در هر چیزی جز آزاد نبودن، آزاد است و به همین جهت هیچ قانونی، مانع آزادی او نمی‌شود. (الخفاجی، ۱۹۹۵: ۱۸۰-۱۸۱) بنابراین، انسان و وجود او، محور این مکتب است و در انتخابش آزاد است (زمانی، ۱۳۸۰: ۲۹)؛ این آزادی برای او تعهد و احساس مسئولیت را به وجود می‌آورد؛ چرا که مفاهیمی چون آزادی، اختیار، تصمیم و مسئولیت [ناشی از تعهد] نزد همه

فیلسوفان اگزیتانسیالیست، از اهمیت زیادی برخوردار است. (مک کواری، ۱۳۷۷: ۵۳) همان‌طور که اشاره شد، این مکتب بر ادبیات جهان به خصوص ادبیات معاصر عربی اثر گذاشته و شاعران و ادیبانی چون آدونیس، سیاب، صلاح عبدالصبور، عبدالباسط صوفی و... از آن بهره بردند. (lychaldon.mountactif.com) یکی از این شاعران، یوسف الخال است که انسان و وجودش را محور بحث خود قرار داده است. از نظر او انسان مهم‌ترین چیز در هستی، و اساس وجود و هدفش است به همین جهت مافوق هر چیزی چون وطن، دولت، جامعه و نظام است همه چیز برای انسان وضع شده است، ولی انسان برای چیزی وضع نشده است. انسان در اندیشه یوسف الخال منبع ارزش‌هاست و همه قوانین، صورت‌ها و قواعد، پایین‌تر از انسان هستند نه بالاتر از او؛ یعنی آن‌ها وسیله‌اند نه هدف. (السالی، ۲۰۰۴: ۱۴۳-۱۴۵)

اگر بخواهیم از منابع تصویر انسان در اندیشه یوسف الخال نام ببریم، باید به موارد زیر اشاره کنیم:

۱- فلسفه مدرسی توماس اکویناس^۵ که میان عقل و ایمان، ارتباط برقرار کرده و بر کرامت انسان آزاد و ارزش و قدرت او در خلق و ابداع، تأکید می‌ورزد؛ ۲- فلسفه نیچه که الخال در آن، آرزوها و تفکراتش را یافت به خصوص در شخصیت زرتشت که نمونه سوپرمن یا ابرمرد و مصدر ارزش‌هاست. (الخال، ۱۹۸۷: ۱۹۳)

همان‌گونه که گفته شد، انسان، محور اگزیتانسیالیسم است و آزادی یکی از ویژگی‌های اصلی اوست؛ از این رو یوسف الخال هم برای آزادی، اهمیت زیادی قائل شده و انسان آزاد را کسی می‌داند که حق را شناخته و در برابر آن تسلیم شود. هر وقت انسان از درون خود آزاد باشد، جامعه‌ای که او فردی از آن است، آزاد می‌شود. (السالی، ۲۰۰۴: ۴۴) اگزیتانسیالیست‌ها می‌گویند آزادی به انسان اختیار می‌دهد و این اختیار، او را در قبال دیگران متعهد می‌کند (مک کواری، ۱۳۷۷: ۵۳) بدین جهت یوسف الخال خود را در قبال دیگران متعهد دانسته و ادبیات را زمانی ارزشمند می‌شمارد که به مشکلات انسان توجه کند. (السالی، ۲۰۰۴: ۴۶)

در این نوشتار اگزیتانسیالیسم در شعر یوسف الخال بررسی شده و به این سؤال

اساسی پاسخ داده می‌شود: اگزستانسیالیسم چگونه در شعر او جلوه‌گر می‌گردد؟

فرضیه تحقیق

با توجه به سؤال اصلی تحقیق، فرض نویسنده بر این اصل استوار است که اگزستانسیالیسم در سه محور انسان، آزادی و تعهد در شعر یوسف‌الخال جلوه‌گر می‌شود.

پیشینه تحقیق:

در مورد اگزستانسیالیسم و مبانی مختلف آن، مقاله‌هایی به نگارش در آمده است که عبارتند از: ۱. «الموت الخیامی فی شعر صلاح عبد الصبور» مجله «اللغة العربیة و آدابها» (میرزایی و پروانه، ۲۰۰۹: ۱۲۳) ۲. «مرگ اندیشی خیامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی: صلاح عبدالصبور و نادر نادرپور» (میرزایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲۹) در این دو مقاله مرگ اندیشی اگزستانسیالیستی، در اندیشه صلاح عبدالصبور و نادر نادرپور، تحت تأثیر تفکر خیام مورد بررسی قرار گرفته است. ۳. «نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاداندیشی در شعر متنبی شاعر عرب و ناصر خسرو قبادیانی» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۷۵) در این مقاله به آزادی اگزستانسیالیستی ناصر خسرو و متنبی پرداخته شده و بیان گردیده که این آزادی در اندیشه ناصر خسرو جلوه بیشتری دارد تا متنبی؛ اما در مورد اگزستانسیالیسم و مبانی اصلی آن در شعر یوسف‌الخال مقاله‌ای به نگارش در نیامده است که در این جستار به آن پرداخته می‌شود.

یوسف‌الخال

او در ۲۵ کانون الاوّل سال ۱۹۱۷م، در روستای عمارالحصن، یکی از روستاهای وادی‌النصارای سوریه متولد شده و در لبنان پرورش یافت. (اسوار، ۱۳۸۱: ۲۷۷) از کودکی عاشق شعر بود و ذوق و قریحه شعرگویی داشت. در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد و پرورش یافت. پدرش عبدالله (۱۸۹۳-۱۹۶۳م.) ابتدا به یک واعظ و معلم، در روستاهای اطراف عمارالحصن و بعدها در طرابلس خدمت کرد، تا اینکه در سال ۱۹۳۷م. رسماً کشیش شد. یوسف‌الخال که فرزند اول خانواده بود از پدرش تأثیر زیادی پذیرفت و پدر نقش مهمی در زندگی و

اعتقادات مذهبی او داشت (السالی، ۲۰۰۴: ۲۵) او به گفته خودش، کسی بود که با ایمان و امید و محبت، سختی‌های زندگی را تحمل کرده و به زندگی وی معنا داد. (الخال، ۱۹۸۷: ۸۹)

او از پیشگامان بنام مدرنیسم در ادبیات معاصر عرب است (اسوار، ۱۳۸۱ش: ۲۷۷) و از میخائیل نعیمه تأثیرپذیری شدیدی دارد، چنان که می‌گوید: «وقتی که دانش‌آموز بودم، میخائیل نعیمه را با کتاب غربالش شناختم. غربال، در مقابل من راه جدیدی را گشود و احساس کردم که پرده‌ای از تاریکی را از اندیشه من کنار زده و بت‌هایی را که تا کنون در معبد ادبیات، شعر و زندگی، می‌پرستیدم در یک آن، شکست. بی‌شک این کتاب، کلید نوگرایی در ادبیات معاصر عربی است.» (الخال، ۱۹۳۷: ۷)

سرچشمه‌های نوگرایی او عبارتند از: میخائیل نعیمه، ازراپاوند^۶، والت ویتمان^۷ و ربرت فروست^۸. ازراپاوند تأثیر بسیار زیادی بر شخصیت ادبی و هنری او گذاشت و اندیشه‌های نوگرایی او را تقویت نمود. (السالی، ۲۰۰۴: ۵۲) او از تی.اس.الیوت^۹ و قصیده «سرزمین بی‌حاصل» او نیز، تأثیرپذیری دارد. (الخال، ۱۹۸۷: ۲۹) نوگرایی از نظر یوسف الخال، فقط نوگرایی در ظاهر نیست؛ بلکه نوگرایی واقعی، نوگرایی در محتوا و اندیشه است و نگرش‌ها باید نسبت به انسان و جایگاه او تغییر کند به گونه‌ای که بنیان مجله شعر را بر همین اصل استوار نموده و اهداف آن را این گونه تبیین کرد: ۱. شورش علیه تقلید؛ ۲. بازنگری درونی به دستاوردهای میراث فرهنگی عرب؛ ۳. ارتباط دادن آینده فرهنگی عرب با تمدن انسانی (السالی، ۲۰۰۴: ۱۵۱) و در نهایت، هدف اصلی انجمن شعر را تغییر دادن انسان، بیدار کردن او و دور کردنش از گذشته‌گرایی و تقلید محض و روی آوردن به سمت نوگرایی می‌داند (الخال، ۱۹۶۱: ۱۰)؛ بدین سبب انسان را محور اندیشه خود قرار می‌دهد. او برای انسان و اصالت او ارزش و اهمیت زیادی قائل است و از نظام‌های کمونیستی بدین دلیل که فرد و نبوغ او را نادیده می‌گیرند، شدیداً انتقاد کرده و آن‌ها را بزرگ‌ترین دشمنان کشورها می‌شمارد. (السالی، ۲۰۰۴: ۴۲-۴۳) از نظر او، تأکید بر ارزش فرد، از پایه‌های نوگرایی است؛ بنابراین انسان نو، جهان را گونه‌ای دیگر می‌بیند و چیزها را از درون خودش به عنوان فرد ارزش‌گذاری می‌کند و این تأکید بر ارزش فرد، همان فرق اصلی میان قدیم و جدید است. (الخال، ۱۹۸۷: ۱۸۶)

انسانی که یوسف‌الخال از او یاد می‌کند، باید آزاد باشد چون عقل و اندیشه انسان جز در آزادی و با آزادی و برای آزادی، نمی‌تواند زندگی کند و آزادی یکی از قضایای اصلی در هستی است (السالی، ۲۰۰۴: ۳۸) و این آزادی برای انسان مسؤلیت و تعهد به وجود می‌آورد (مک‌کواری، ۱۳۷۷: ۵۳) چون هدف شعر- از نظر یوسف‌الخال- آن است که به زندگی متصل شود و در جهت تهذیب نفس باشد و بتواند نسلی شایسته و قوی را بر پایه نمونه‌های عالی در زندگی به وجود آورد به عبارت دیگر، ادبیات حقیقی آن است که مشکلات انسان را بررسی کند (السالی، ۲۰۰۴: ۶۶-۶۷) و قصایدی چون لبنان (نیسان ۱۹۴۴)، شجاع (مایو ۱۹۴۴)، السحرية (تابستان ۱۹۴۴)، الأرض (ینایر ۱۰۴۵) و عن بلادی (أغسطس ۱۹۴۵) بیان‌گر تعهد او نسبت به انسان، جامعه و میهن خود است. (الخال، ۱۹۷۹: ۹۳) از آنجایی که انسان محور اصلی اندیشه اگزیستانسیالیستی یوسف‌الخال است، ابتدا مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. انسان

همان‌طور که اشاره شد، انسان، محور اصلی مکتب اگزیستانسیالیسم است به گونه‌ای که سارتر آن را نوعی اومانیزم دانسته است. (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۷) چون اومانیزم‌ها یا انسان‌محورها معتقدند باید به استعدادها و توانمندی‌های انسان احترام بگذاریم. (بایزر، ۱۳۸۵: ۲۷) انسان نزد اگزیستانسیالیست‌ها موجودی آگاه است و منشأ این آگاهی اندیشه اوست. آن‌ها معتقدند که وجود انسان مقدم بر ماهیت اوست. (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۶۹) این قضیه نزد شاعران معاصر جلوه و نمود خاصی دارد تا حدی که عبدالصبور معتقد است: «وجود اولین چیزی است که به انسان داده شد.» (عبدالصبور، ۲۰۰۶: ۵۸) یوسف‌الخال هم برای انسان و وجود او اهمیت خاصی قائل است و به عبارت دیگر انسان از نظر او در همه حالات اعم از درد و شادمانی، گناه و توبه، آزادی و بندگی و بزرگی و زندگی و مرگ، موضوع اوّل و آخر شعر است. (اسوار، ۱۳۸۱: ۵۰)

وی در جواب اتهام سیاب مبنی بر این‌که شعر او نمایان‌گر واقعیت زندگی عربی نیست، گفت: «من مستقیماً قصیده‌ای در مورد جمیله، بورسعید، پناهندگان، فساد و اصلاح

حاکمان نوشتنم. نه دوست من! این‌ها فقط واقعیت عرب نیست، واقعیت عرب من، تو و اوست، همان انسانی است که او را موضوع خود قرار دادیم. انسان همان واقعیت زنده ابدی است.» (السلسی، ۲۰۰۴: ۱۴۹) بنابراین انسان از نظر یوسف‌النخال همین اشخاص معمولی هستند و غالباً آن‌ها را با ضمائر، مورد خطاب قرار داده و در قصیده «الفجر الجدید» (سپیده نو) می‌گوید:

أنا كلُّ ما ادَّعَى / حَمَلْتُ صَلِيبِي مَعِي / أَمَلَعُ يَأْسِي وَ أَحْتَقُّ، / إِمَّا جَرَّتْ أَدْمُعِي (النخال، ۱۹۷۹:

۱۵) من همه آن چیزی هستم که ادعا می‌کنم / صلیب را برای نابودی ناامیدی و از بین بردن آن، / حمل کردم، هر چند اشک‌هایم جاری شود.

در این ابیات ضمیر «أنا» همان انسان است که ادعا می‌کند، همه چیز است و جز او چیزی نیست بدین جهت شاعر، انسان را سرور طبیعت دانسته و معتقد است که می‌تواند همه درهای بسته طبیعت را باز کند. (السلسی، ۲۰۰۴: ۵۳) تا حدی که انقلاب حقیقی را انقلاب ضد استعمار و ظلم و ستم نمی‌داند؛ بلکه، دگرگونی حقیقی را تغییر نگرش نسبت به انسان و وجود او برمی‌شمارد (همان: ۱۵۲) این تغییر نگرش موجب گردید که صلیبش را بر دوش کشیده و یأس و ناامیدی را از بین برده و با آن‌ها مبارزه کند هرچند در این راه سختی‌های بی‌شماری را متحمل شود و اشک‌هایش جاری گردد. یوسف‌النخال برای انسان، بزرگی و عظمت را می‌خواهد به همین سبب همیشه به بلندی و عظمت او فکر کرده و برای او نقطه کوری را متصور نمی‌شود:

فَلَا لَوْهْمُ فِي خَاطِرِي / وَ لَأَلَّيْلُ فِي أَضْلُعِي / وَ أَحْيَا غَرِيبًا وَ فَوْقَ / مَنَالِ الْعُلَى مَطْمَعِي / كَأَنَّ الدُّرَى مَوْطِنِي / وَ جَفَنُ السَّنَى مَضْجَعِي (النخال، ۱۹۷۹: ۱۵) وهم و گمان در خاطر من راه ندارد /

شب و تاریکی در درون من، جایی ندارد / غریبانه زندگی می‌کنم / درحالی‌که آرزویم، ما فوق رسیدن به بلندی‌هاست، / گویا اوج‌ها، قدمگاه من / و پلک نور و روشنایی، بستم است.

شاعر در این ابیات گفته خودش را تصدیق می‌کند که تجربه بدون انسان-یعنی بدون اهمیت دادن به اندیشه او- هیچ ارزشی ندارد و شعر جاویدان و بزرگ به آن اهمیتی نمی‌دهد. (اسوار، ۱۳۸۱: ۵۰) او در این ابیات ثابت کرد که انسان سراسر روشنایی، عظمت، یقین، بزرگی و فرادستی است که وهم و گمان و تاریکی، در او جایی ندارد و آرزوی

او دستیابی به بلندی‌ها و عظمت‌هاست، از این رو با نور و روشنایی همدم می‌گردد. پس انسان نزد او منبع ارزش‌هاست و باید به جایگاه‌های بلند و عالی فکر کند؛ به گونه‌ای که حتی نوگرایی واقعی در شعر را، شکستن قالب‌های قدیم نمی‌داند؛ بلکه آن را در نگاه نو به زندگی، هستی و هنر و در پی آن، نگرشی جدید نسبت به انسان می‌داند. (السالی، ۲۰۰۴: ۱۵۲)

در ادامه می‌گوید:

أَنَا يَا نُجُومُ اشْهَدِي / وَيَا لَيْلِي اسْمَعِي: / سَأَخْلُقُ فَجْرًا جَدِيدًا / إِذَا الْفَجْرُ لَمْ يَطْلُعْ / وَ أَبْنِي
عَدَا يَدْعِيهِ / الْخُلُودُ مَتَى يَدْعِي (الخال، ۱۹۷۹: ۱۵) ای ستارگان! گواه من باشید / و ای شب‌ها!
بشنوید / سپیده‌ای نو را خواهم آفرید / هرچند سپیده طلوع نکند / و فردایی را می‌سازم که
خلود و جاودانگی ادعای ساختن آن را دارد.

وجود از نظر یوسف‌الخال، دائماً در حال تحرک است و این حرکت یعنی شورش دائمی علیه جمود، ایستایی و تقلید. (السالی، ۲۰۰۴: ۱۳۸) در ابیات فوق، این تحرک در قالب ساختن و آفرینش - ساختن آینده، جزئی از تفکر وجودگرایی است؛ تفکر و عقیده‌ای که سارتر به آن اعتقاد دارد - نمود دارد؛ چون باید فردایی دیگر را ساخت و تحوّل و دگرگونی را به وجود آورد.

او برای انسان و جایگاه او اهمیت خاصی قائل است و از این که در جمود و عقب‌ماندگی به سر ببرد، سخت نگران است و تنها راه رهایی از جمود را داشتن روح علمی دانسته و می‌گوید: «روح علمی، نگاه انسان را به دنیا تغییر می‌دهد. جهان بسته و جامد نیست و دائماً در حال تغییر و تحوّل و پیشرفت است.» (خیربک، ۱۹۸۶: ۶۸) بنابراین، یوسف‌الخال شاعر اگزیستانسیالیستی است که انسان را محور تفکر خود قرار داد؛ انسانی که متحرک و پویاست نه ایستا و جامد، ولی پویایی و تحرک جز در سایه آزادی به دست نمی‌آید؛ زیرا انسانی که در بند باشد و آزاد نباشد، نمی‌تواند پیشرفت کند بلکه باید آزاد باشد تا بتواند مسیرهای تکامل را بشناسد.

۲. آزادی

همان گونه که اشاره شد، اگزستانسیالیست‌ها برای انسان ارزش زیادی قائل می‌شوند و او را سرور موجودات می‌دانند، به همین جهت معتقدند: انسان باید آزاد باشد و آزادی محور اصلی اندیشه سارتر بود. (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۲) یوسف الخال نیز، برای آزادی ارزش و اهمیت زیادی قائل است تا حدی که آن را به همراه وجود و اراده، جزء صفات مشترک میان انسان و خدا برمی‌شمرد (السالی، ۲۰۰۴: ۱۴۰) آزادی که منشأ آن خداست و در قصیده «الحوار الأزلي» می‌گوید: و هذا الزاحف العاري الإنسان / إنساناً على شاكلة الله و این رونده عریان آیا انسان است / انسانی در شکل خدا؟

آزادی در مکتب اگزستانسیالیسم، همراه با کوچیتوی دکارت است (من فکر می‌کنم پس هستم) (مقلد، ۲۰۰۳: ۱۹۸) یعنی آزادی اندیشه که یوسف الخال در این مورد می‌گوید: «عقل جز در سایه آزادی، به وسیله آزادی و برای آزادی، نمی‌تواند زندگی کند. آزادی قضیه اساسی در هستی است. انسان همان عقل و اندیشه است و اندیشه، آزادی را می‌طلبد.» (السالی، ۲۰۰۴: ۳۸) انسان آزاد از نظر او کسی است که حق را بشناسد و تابع آن باشد. هر وقت انسان آزاد باشد، جامعه ای که خود، از آن است، آزاد می‌شود (همان: ۴۴). وی در قصیده «الحرية» (آزادی) به این امر اشاره کرده و خودش را آزاد می‌داند تا حدی که تاریکی و نور را هم از آن خود دانسته و در آن‌ها راه رفته و آواز می‌خواند. وی آزاد است و آزادی واقعی را جستجوی حقیقت می‌داند چرا که با یافتن آن، جامعه هم آزاد می‌شود:

أنا حرُّ ياربِّ، حرُّ: لي العتمة / مسرِّي، و ملعبُ الشمسِ معني / أتملي وجهَ الحقيقة آيان
/ تراءى، و أي فعل تبي (الخال، ۱۹۷۹: ۹۶) پروردگارا! من آزادم، آزاد: تاریکی برای من است /
و در آن راه می‌روم و در خورشید آواز می‌خوانم / به دنبال چهره حقیقت می‌گردم / هر زمان
که ظاهر شود و هر کاری که انجام دهد.

شاعر دائماً دم از آزادی زده و وجود خودش را زمانی ارزشمند می‌داند که برده نباشد. او وظیفه و ویژگی انسان آزاد را، پرورش دادن آزادمردها می‌داند چون انسان‌های آزاداندیش، جامعه را متحول کرده و آن را به سوی پیشرفت سوق می‌دهند بدین جهت

از نظر او آزادی منشأ و مبدأ همه چیز است و همین تفکر، او را جزء آن دسته از شاعرانی قرار می‌دهد که به قول سارتر «قصه آنان قصه دیگری است.» (سارتر، ۱۳۶۳: ۴۱)

أنا حُرٌّ، يارب! ما أنتَ حُرٌّ؟ / ماوَجُودِي، تُرَى، إِذَا كُنْتَ عَبْدًا: / شِيمَةُ الْحُرِّ أَنْ يُرَوِّضَ
أحراراً / وَيَأْبَى إِلَّا التَّحَرُّرَ مَبْدَأً (الخال، ۱۹۷۹: ۹۷) پروردگارا! من آزادم، تو آزاد نیستی؟ / ای
فلانی! هستی من در صورت بردگی، بی اعتبار است / چرا که؛ خصلت آزاده، پروراندن آزادگان
است / و جز آزاد شدن چیز دیگری را مبدأ و منشأ نمی‌داند

اگزستانسیالیست‌ها می‌گویند: «انسان در هر چیزی، جز آزاد نبودن آزاد است، پس هیچ قانونی او را محدود نمی‌کند.» (الخفاجی، ۱۹۹۵: ۱۸۰-۱۸۱) - این امر، مسؤولیت در قبال دیگران را از دیدگاه یوسف الخال مطرح می‌کند که در بحث التزام و تعهد به آن پرداخته می‌شود - یوسف الخال نیز بر این باور است و معتقد است انسان می‌تواند هر طور که می‌خواهد، باشد چرا که کنه و ذات او محدودپذیر نیست. وی انسان را آزاد دانسته و اگر بخواهد حدی برایش قائل شود، حد او را آزادی‌ای می‌داند که او را بالا ببرد و به سوی خیر رهنمون شود؛ پس آزادی او، آزادی بی قید و بند نیست بلکه باید سعادت و خوشبختی انسان را در پی داشته باشد همچنین در پی آن، انسان ماهیت خودش را تعیین کرده و حال و آینده‌اش را خودش بسازد:

«كُنْ كَمَا شِئْتَ» هَكَذَا أَنْتَ إِنْسَانٌ / وَكُنْهُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَا يُحَدَّأ: / حَدُّهُ - إِنْ يُحَدَّ - حُرِّيَّةٌ
تَسْمُو: وَتَقْتَادُهُ إِلَى السَّخِيرِ عَمْدًا (الخال، ۱۹۷۹: ۹۷) هرگونه که دوست داری باش، این چنین
است که تو انسانی / و ذات انسان محدودناپذیر است / حد او - اگر تعریف شود - آزادی‌ای
است که او را بزرگی می‌بخشد و آگاهانه، به سوی خیر راهنمایی می‌کند.

آزادی همان طور که محور اندیشه اگزستانسیالیست‌هاست در محور تفکر شاعر قرار دارد. او به وسیله آزادی به دنبال سپیده و نور می‌گردد و حاضر است در این راه زمین را پر از قربانی کند و اشک‌های فراوانی بریزد:

أنا حُرٌّ يارب! حُرِّيَّتِي كُنْهِي، / أَرُوذُ الْجَمَالَ فَجْرًا وَ فَجْرًا / كُلُّ فَجْرٍ أَرُوذُهُ أَفْرَشُ الْأَرْضِ /
ضَحَايَا، وَ أَفَجَّرُ الدَّمْعَ بَحْرًا (همان) ای خدا! من آزادم. آزادی، ذات من است / در هر طلوع
فجر به دنبال زیبایی می‌گردم / هر سپیده‌ای را که ببابم، زمین را پر از قربانی می‌کنم / و
اشک‌های فراوانی می‌ریزم.

شاعر برای رسیدن به آزادی به دو بال اشاره می‌کند. اولی بال عقل که از خدا می‌خواهد آن را قوی و محکم گرداند:

أنا حُرٌّ يارَبِّ، حُرٌّ: لِي الْعَقْلُ / جَنَاحٌ وَ ذُرْوَةُ الْحَقِّ مَرْمَى / يَا إِلَهِي شَدَّدْ جَنَاحِي (همان: ۹۸)
ای خدا! من آزادم، آزاد: عقل، بال من است / و رسیدن به بلندای حق هدف من/ خدایا! آن را قوی گردان.

و در ادامه به بال علم اشاره می‌کند و آن را برای رسیدن به آزادی کافی نمی‌داند:
يا إِلَهِي شَدَّدْ جَنَاحِي: فَمَا يَكْفِيهِ / عِلْمٌ، مَهْمَا تَسَامَيْتُ عِلْمًا (همان: ۹۹) خدایا! بال مرا محکم کن چرا که علم آن را کفایت نمی‌کند / هر چند به درجه بالایی از آن برسم.

وی بال‌های عقل و علم را جهت رسیدن به آزادی و شناخت خود کافی ندانسته و از خدا می‌خواهد که به او محبت را عطا کند تا آزادی را دریافته و خودش را بشناسد:

رَبِّ هَبْنِي مَحَبَّةً، فَبِهَا أُدْرِكُ حُرِّيَّتِي وَ أَعْرِفُ نَفْسِي
خدایا به من محبت عطا کن تا با آن آزادی‌ام را دریابم و خودم را بشناسم.
(همان، ۹۹-۱۰۰)

اگزستانسیالیسم به سه دسته تقسیم می‌شود: اگزستانسیالیسم دینی که بر اعتقاد به وجود خداوند استوار است و نمایندگان آن عبارتند از: کیرکگارد، مارتین‌پوپر و بالتیلیش. اگزستانسیالیسم الحادی که به وجود خدا اعتقاد ندارد و نماینده آن سارتر است. اگزستانسیالیسم غیردینی که هدف آن توجیه دنیا و هستی، بدون دین است و نماینده آن: مارتین‌هایدگر است (www.pajoohe.com). یوسف‌الخال جزء دسته اول است که به خدا اعتقاد دارد و دائماً او را مورد خطاب قرار می‌دهد چون هدف او از آزادی، رسیدن به حقیقت است و وقتی که آن را دریافت، با صراحت فریاد می‌زند و آن را به همه مردم اعلان می‌کند و اگر کسی بخواهد آن را از بین ببرد و لگدمال کند، حاضر است جان خود را در راهش فدا کند: أُنَا حُرٌّ يَا رَبِّ! فِي أَضْلَعِي شَوْقٌ / إِلَى رُؤْيَةِ الْحَقِيقَةِ حُرًّا / شَاهِدْ إِنْ رَأَيْتَهَا، مُعَلِّنٌ عَنْهَا / صَرَاخًا لَدَى الْخَلِيقَةِ طُرًّا، / مُفْتَدِيهَا بِالرُّوحِ إِنْ رَامَ عَبْدٌ / طَمَسَهَا حَيْفَةً، وَ جَهْلًا، وَ غَدْرًا (الخال، ۱۹۷۹: ۱۰۰) ای خدا! من آزادم! در درون من، آزادانه، شوق دیدن حقیقت وجود دارد. اگر آن را دیدم، با صراحت، نزد همه مردم، اعلان می‌کنم،

اگر کسی بخواهد از روی ترس، یا نادانی و یا نیرنگ آن را نابود کند، جانم را فدایش می‌کنم. وی در پایان از این که حق و حقیقت در دنیا مورد بی‌مهری قرار گرفته و کسی به آن توجه نمی‌کند آه می‌کشد و نیز، از این که حق و حقیقت خرید و فروش شده و گفتن حقیقت، حرام شده است؛ ابراز تأسف می‌کند؛ چون تمام هدف آزادی را، در یافتن حقیقت متمرکز کرده است. از این رو اگر ذره‌ای کمرنگ شود او را آزار می‌دهد چه رسد به این که نسبت به آن کم توجهی شود و نتوان آن را بیان نمود:

وَيْحَ نَفْسِي، مَا أَنْعَسَ الْحَقُّ فِي الدُّنْيَا / فَكَمْ مَرَّةً يُبَاعُ وَ يُشْرَى: / كُلُّ شَيْءٍ، لَدَى الْعَبِيدِ حَلَالٌ / غَيْرَ شَيْءٍ: قَوْلُ الْحَقِيقَةِ جَهْرًا (همان: ۱۰۱) وای برمن، حق در دنیا چقدر بدبخت است پس چه بسیار خرید و فروش می‌شود هر چیزی، نزد بندگان، حلال است به جز یک چیز: آزادانه و با صدای بلند، ندای حق را سر دادن.

بلینسکی (۸) می‌گوید: «هنر و خصوصاً ادبیات، حقیقت را به کسانی عرضه می‌کنند که در جستجوی حقیقت باشند.» (برلین، ۱۳۶۱: ۲۴۶) و در این ابیات ثابت شد که یوسف‌الخال ادیب اگزستانسیالیستی است که آزادی برای رسیدن به حقیقت، در محور اندیشه و تفکر او قرار دارد. آزادی در این مکتب به انسان حق انتخاب می‌دهد و این حق، برای او مسئولیت و تعهد را در قبال دیگران ایجاد می‌کند.

۳. تعهد

اگزستانسیالیست فرانسوی، ژان پل سارتر، اولین کسی است که اصطلاح «تعهد» را وضع کرد. تعهد از نظر او یعنی این که ادیب مسؤول است و کلام ادبی فقط برای راحتی خاطر یا زیبایی نیست، بلکه موضعی است که در ادیب احساس مسئولیت را به وجود می‌آورد (www.arab-ency.com) و ادیب باید زبان گویای مشکلات جامعه خود باشد. به عبارت دیگر باید با مردم زندگی کرده و مشکلاتشان را از نزدیک لمس کند مانند تولستوی، نویسنده بزرگ روس، که با مشکلات عصر خود ارتباطی عمیق داشت و به همین سبب به او لقب انسان انسانیت را دادند. (الغمری، ۱۳۷۸: ۱۶۱) یوسف‌الخال نیز ادیبی متعهد است که تعهد خود را در قالب وطن‌پرستی و عشق به میهن بیان می‌کند و معتقد است: ادیب باید در خدمت هنر خود یعنی ادبیات باشد و آن را وسیله‌ای جهت

خدمت به کشور و بازگرداندن مجد و عظمت گذشته آن قرار دهد (السالی، ۲۰۰۴: ۲۸)، که این قضیه را در قصیده «لبنان» می‌بینیم؛ چرا که برای لبنان نور، روشنایی و بزرگی را می‌خواهد و از این که در تاریکی گام گذاشته و در گِل و لای و ریگ‌ها فرو رفته است، ابراز ناراحتی می‌کند؛ چون از نظر او شأن و جایگاه آن بالا و عزیز است و همیشه باید به آن توجه شود:

لَبْنَانُ شَأْنُكَ أَنْ تُبَالِي، / جَنَحَتْ خُطَاكَ إِلَى الضَّلَالِ / مَا لِي أَرَاكَ تَكَادُ، بَعْدَ الْيَوْمِ، / تَفْرُقُ فِي الرَّمَالِ؟ (الخال، ۱۹۷۹: ۸۱) لبنان، شأن و منزلت تو، درخور توجه بودن است / گام‌های تو به سوی گمراهی تمایل دارد / چه شده است که از این به بعد تو را غرق در ریگ‌ها می‌بینم؟ شاعر از اینکه چنین وضعی برای لبنان پیش آمده، تعجب کرده و می‌گوید: حتی مردم هم لبنان را انکار کرده و دست یاری به سویش دراز نمی‌کنند و به او اهمیت نمی‌دهند تا حدی که تاریکی، لباس خواری و ذلت را بر رویش افکنده است:

جَحَدَتْ بِكَ الْأَنْبَاءُ لَا / أَيْدٍ تُمَدُّ وَلَا مُبَالِي / فَكَأَنَّمَا خَلَعَ الظَّلامُ / عَلَيْكَ أُرْدِيَةَ الْوَبَالِ (همان: ۸۱-۸۲) فرزندان، تو را انکار کردند / نه دستانی که به یاریت بیایند و نه کسی توجهی دارد / گویا تاریکی لباس‌های وبال و گرفتاری را بر تو پوشانده است

شاعر در این ابیات، از این که لبنان دچار گرفتاری و بلا شده و کسی او را یاری نمی‌رساند، ابراز ناراحتی می‌کند در حالی که قبل از آن، نور در تاریکی‌ها بود و همه بزرگی‌ها و خیر و برکت به او ختم می‌شد، حتی خلود و جاودانگی هم در طمع رسیدن به او بود:

وَلَأَنْتَ، قَبْلَ الْيَوْمِ، مَسْرَى / التُّورِ فِي دَرْبِ اللَّيَالِي / يَاوِي إِلَيْكَ الْخَيْرُ وَ فِي الدُّنْيَا، وَ تَحَضُّنُكَ الْمَعَالِي. / وَ لَطَالَمَا لَجَأَ الْخُلُودُ / إِلَيْكَ يَطْمَعُ بِالْوَصَالِ (همان: ۸۲) در حالی که تو قبلاً مایه حرکت نور در دروازه شب‌ها بودی / خیر و نیکی در دنیا به تو پناه می‌آورد و بزرگی‌ها تو را در آغوش می‌گرفت / و چه بسا جاودانگی به تو پناه می‌آورد / و آرزوی رسیدن به تو را داشت

او دائماً از لبنان سخن گفته و به آن افتخار کرده و آن را سرزمین محبوب خویش می‌داند که آرزوی عرب و عربیت در دستان اوست به عبارت دیگر لبنان را نقطه امید کشورهای عربی می‌داند ولی در راه پرستش او غلو نمی‌کند:

لبنان، یا بَلَدِي الْحَبِيبِ / إِذَا عَبَدْتُكَ لَا أُغَالِي / أَمَلُ الْعُرُوبَةَ فِي يَدَيْكَ (همان: ۸۳)

لبنان ای سرزمین محبوب من / هرگاه تو را بپرستم، زیاده‌روی نمی‌کنم / آرزوی عربیت در دستان توست

شاعر، لبنان را از این نظر که اولین سرزمین عربی است که هم عربیت خود را حفظ کرده و هم دارای خصلت‌های غربی است، منحصر به فرد دانسته و برای آن ارزش و اهمیت زیادی قائل است به گونه ای که هیچ یک از کشورهای عربی دیگر را دارای چنین خصلت ممتازی نمی‌داند:

لبنان، رُوحِي عِنَّا، يَا / وَطَنًا تَفَرَّدَ بِالْحَالِ / فَلَأَنْتَ أَوَّلُ يَغْرُبِي / الْوَجْهِ غَرْبِي الْخِصَالِ (همان: ۸۴) لبنان! روح من از توست، / ای میهنی که با غیرممکن ممتاز شده است / تو اولین کسی هستی که چهره عربی و خصلت‌های غربی دارد.

یوسف الخال را در ابیات فوق نمونه بارز ادیب متعهدی دیدیم که لبنان را نقطه آمال خود و همه کشورهای عربی دانست که به سبب خصوصیات منحصر به فردش، باید به آن توجه ویژه‌ای شود و در پایان، تعهدش را با فدا کردن جان خود در راه میهن کامل می‌کند و با شور و شادمانی از آن دفاع می‌نماید: نَفْدِيكَ يَا وَطَنِي وَ نَحْمِي / جَانِيكَ بِالْأَيْتِهَالِ (همان) ای میهن من، جانم فدای تو باد و از تو با دعا و نیایش، حمایت می‌کنیم

یوسف‌الخال در این ابیات، متعهدی وطن‌پرست است که به جز لبنان به چیز دیگری فکر نمی‌کند و همه چیز را در آن خلاصه می‌کند و حاضر است جان خود را در راهش قربانی کند. وی ادبیات را در خدمت لبنان و مردمش قرار می‌دهد و با این ابیات در واقع، از مردم می‌خواهد که در راه سربلندی و عزت لبنان به پا خیزند و پیشرفت کنند. در این اشعار ثابت شد که او ادیب اگزستانسیالیستی است که شعر را تا زمانی که متصل به زندگی نباشد و در راه تهذیب نفس بشر گام بر ندارد و نسلی شایسته و سزاوار و متکی بر نمونه‌های عالی در زندگی نسازد، هنر نمی‌داند. (السالی، ۲۰۰۴: ۴۶) همانند سارتر که می‌گوید: «ادبیات ارزشی ندارد اگر فقط به آن نگاهی پست و حقیر همانند ترانه‌ها داشته باشیم.» (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۶۵).

نتیجه گیری

در این نوشتار، اگزیتانسیالیسم در شعر یوسف الخال مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و به سه محور از اساسی‌ترین محورهای آن در شعر او، اشاره شد که عبارتند از: انسان، آزادی و تعهد و بیان گردید که:

۱. انسان نزد وی، همین انسان‌های معمولی هستند که خلاصه زندگی و محور تفکر او هستند به گونه ای که می‌توان حتی نوگرایی واقعی در شعر او را، همان توجه به انسان برشمرد.
 ۲. آزادی او شناخت حقیقت است و انسان آزاد از نظر او کسی است که در پی یافتن حقیقت و شناخت از خود باشد تا به سعادت و خوشبختی رهنمون شده و در پی آن جامعه هم آزاد گردد.
 ۳. تعهد یوسف الخال همان عشق به میهن است که از او ادیبی متعهد و وطن‌پرست ساخت تا حدی که حاضر است جان خود را فدایش کند.
- در پایان مهم‌ترین نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که یوسف الخال، اگزیتانسیالیست دینی است - نه الحادی مانند سارتر- که خدا را مورد توجه قرار داده است.

پی نوشت‌ها

- ۱) سورن کییرکگور (به دانمارکی: Søren Kierkegaard) (۱۸۱۳م-۱۸۸۵م)، فیلسوف مسیحی دانمارکی، کسی که با وجود، انتخاب، و تعهد یا سرسپردگی فرد سروکار داشت و اساساً در الهیات جدید و فلسفه، به خصوص فلسفه وجودی (اگزیتانسیالیسم) تأثیر گذاشت
- ۲) مارتین هایدگر (به آلمانی: Martin Heidegger) (۱۸۸۹م-۱۹۷۶م)، یکی از معروفترین فیلسوفان قرن بیستم بود. او با شیوه‌ای نوین به تامل درباره وجود پرداخت. فلسفه او بر دیدگاه‌های بسیاری از فلاسفه بعد از او اثر گذاشت.
- ۳) Gabriel-Marcel (۱۸۸۹م-۱۹۷۳م)، فیلسوف فرانسوی. او یکی از مهم‌ترین فیلسوفان اگزیتانسیالیسم فرانسوی به شمار می‌رود و مهم‌ترین اثر او کتاب «راز وجود» نام دارد که در آن فلسفه خود را «مذهب نوسقراطی» یا مذهب سقراطی مسیحی نامید.
- ۴) Jean-Paul Sartre (۱۹۰۵م-۱۹۸۰م)، فیلسوف، اگزیتانسیالیست، رمان نویس، نمایشنامه نویس و منتقد فرانسوی بود. او به آزادی بنیادی انسان اعتقاد داشت و باور داشت که انسان محکوم به آزادی است.
- ۵) قدیس توماس اکویناس (۱۲۲۵م-۱۲۷۴م)، معروف به حکیم آسمانی، فیلسوف و متأله مسیحی بود.

در ایالت لاتزیو در جنوب ایتالیا متولد شد و از مهم‌ترین آثارش: مدخل الهیات.
 ۶) Ezra pound (۱۸۸۵م.-۱۹۷۲م.) شاعر آمریکایی قرن بیستم و از جمله آثار او عبارتند از: شخصیت‌ها، روح رمانس، چگونه باید خواند و ...
 ۷) Walt Whitman (۱۸۱۹م.-۱۸۹۲م.) شاعر آمریکایی و معروفترین اثرش: خوشه های علف.
 ۸) Robert frost (۱۸۷۵م.-۱۹۶۳م.) شاعر آمریکایی قرن بیستم و از مهم‌ترین آثارش: دیوان «خواست کودک»

۹) Thomas stearns Eliot (۱۸۸۸م.-۱۹۶۵م.) شاعر، نماینده نويس و ویراستار آمریکایی بریتانیایی بود. او رهبر جنبش نوسازی شعر و شاعری به شمار می‌رفت. از مهم‌ترین آثار او عبارتند از: «سرزمین هرز» و «چهار کوارتت».

فهرست منابع

احمدی، بابک، سارتر که می‌نوشت، تهران، مرکز، ۱۳۸۴هـ.ش.
 استراتون، پل، آشنایی با کیرکگور، ترجمه علی جوادزاده، تهران، چاپ دوم: ۱۳۸۵هـ.ش.
 اسوار، موسی، پیشگامان شعر امروز عرب، تهران، سخن، ۱۳۸۱هـ.ش.
 بارت، ویلیام، اگرستانسیالیسم چیست؟ ترجمه منصور مشکین‌پوش، تهران، آگاه، ۱۳۶۲هـ.ش.
 بایزر، فردریک و دیگران، نگاهی به مدرنیته و ناخرسندی‌های آن، ترجمه محمد ضیمران، تهران، گلرنگ یکتا، ۱۳۸۵هـ.ش.
 برلین، آیزایا، متفکران روس، ترجمه نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول: ۱۳۶۱هـ.ش.

الخال، یوسف، الأعمال الشعرية الكاملة، بیروت، دارالعودة، ۱۹۷۹م.
 _____، الحریة، مجموعة شعر، بیروت، ۱۹۴۷م.
 _____، «خواطر یکتبها یوسف الخال» النهار ۲۸: ۷۷۶۵، ۵ نisan ۱۹۶۱م.
 _____، دفاتر الأیام، لندن، ریاض الیس للکتب والنشر، ۱۹۸۷م.
 _____، هل ناسك الشخروب صاحب رسالة روحیه؟ میخائیل نعیمه فی مراحلہ من (الغریبال) إلى زاد المعاد، المكشوف ۳: ۸۵، ۳ آذار ۱۹۳۷م.

الخفاجی، محمد عبدالمنعم، مدارس النقد الأدبی الحديث، القاهرة، الدار المصرية اللبنانية، الطبعة الأولى، ۱۹۹۵م.

خیربک، کمال، حركة الحدائثة فی الشعر العربی المعاصر، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۶م.

زمانی، محمدرضا، بررسی روابط اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰هـ.ش.

سارتر، ژان پل، ادبیات چیست؟، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران، کتاب رمان، ۱۳۶۵هـ.ش.

_____، اگزستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰هـ.ش.

_____، تهوع، ترجمه امیرجلال‌الدین أعلم، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۵هـ.ش.

السالی، جاک آماتاییس، یوسف الخال و مجلته «شعر»، بیروت، دارالنهار، ۲۰۰۴م.

شریعتی، علی، اگزستانسیالیسم و علم و اسکولاستیک جدید، قم، عمار، ۱۳۵۵هـ.ش.

عبدالصبور، صلاح، الأعمال الشعرية الكاملة، بیروت، دارالعودة، ۲۰۰۶م.

الغمری، مکارم، تأثیر فرهنگ اسلامی بر ادبیات روسیه، ترجمه موسی بیدج، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸هـ.ش.

فرزاد، عبدالحسین، «نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاداندیشی در شعر متنبی و ناصرخسرو»، مجله زبان و ادبیات، شماره ۴۵ و ۴۶، بهار و تابستان، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴هـ.ش.

گیب، هامیلتون، ادبیات نوین عرب، ترجمه یعقوب آژند، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۶هـ.ش.

مقلد، محمدعلی، قضايا حضارية عربية معاصرة، بیروت، دارالمنهل اللبناني، ۲۰۰۳م.

مک کواری، جان، فلسفه وجودی، ترجمه محمدسعید حنایی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷هـ.ش.

میرزایی، فرامرز؛ پروانه، علی؛ «الموت الخيامي في شعر صلاح عبدالصبور»، مجلة اللغة العربية وآدابها، العدد الخامس، قم، دانشگاه تهران پردیس قم، السنة الخامسة، ربيع و صيف، ۲۰۰۹م.

میرزایی، فرامرز؛ شریفیان، مهدی؛ پروانه، علی، «مرگ اندیشی خیامی در آثار دو شاعر فارسی و عربی: صلاح عبدالصبور و نادر نادرپور»، مجلة زبان و ادبیات تطبیقی، شماره ۲، دوره ۱۴، تهران، دانشگاه تربیت مدرس بهار ۱۳۸۹هـ.ش.

اینترنت:

<http://pajoohe.com>

اگزستانسیالیسم (۲۰۱۰م.)، ۱۳/۹/۱۳۸۹ ش.

<http://www.arab-ency.com>

الالتزام فی الأدب، ۲۰/۹/۸۹

<http://lychaldon.mountactif.com>

تجربة الضیاع و الغرب (۲۰۰۷م.)

<http://www.hazemsakeek.com>

الوجودية (۲۰۱۰م.)، ۲۰/۹/۱۳۸۹ ش.